

ترجمان علوم اجتماعی

جامعه‌شناسی تمدن

مسائل تاریخی و سنت‌های نظری

یوهان پی. آرناسون

ترجمه سالار کاشانی



ترجمان علوم اجتماعی

این اثر ترجمه‌ای است از:

Civilizations in Dispute: Historical Questions and Theoretical

Traditions
Johann P. Amason

Brill, 2003

سرشناسه: آرناسون، یوهان پال، ۱۹۴۰-م.

Amason, Johann Pall

عنوان و نام پدیدآور: جامعه‌شناسی تمدن: مسائل تاریخی و سنت‌های
نظری / یوهان پی. آرناسون؛ ترجمه سالار کاشانی؛ ویراستار مرضیه

اکبریپور

مشخصات نشر: تهران: ترجمان علوم انسانی، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۵۳۶ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۹۱-۴۲-۴

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: تمدن

موضوع: تمدن -- فلسفه

شناسه افزوده: کاشانی، سالار، ۱۳۶۳-، مترجم

رده بندی کنگره: ۱۹ / CB ۱۹ ج ۲ ۱۳۹۷

رده بندی دیویی: ۹۰۱

شماره کتابشناسی ملی: ۵۳۷۷۴۸۶

جامعه‌شناسی تمدن
مسائل تاریخی و سبب‌های نظری
نویسنده: یوهان پی. موم
مترجم: سارا رکاشا
ناشر: ترجمان علوم انسانی
ویراستار: مرضیه کریمی
طراح جلد: محمود منفر
صفحه‌آرا: معصومه کریمی
چاپ: زیتون
نوبت چاپ: اول، زمستان ۱۳۹۷
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

پست الکترونیک: publication@tarjomaan.com
فروشگاه اینترنتی: www.tarjomaan.shop

حقوق چاپ و نشر در قالب های کاغذی،
الکترونیکی و صوتی انحصاراً برای انتشارات
ترجمان علوم انسانی محفوظ است.

۱۱	مقدمه مترجم
۱۷	سیاسگزاری
۲۱	مقدمه
۲۷	[۱] کشف دوباره تمدن‌ها
۳۵	۱.۱. مدعیات و ضد مدعیات تمدنی
۴۴	۲.۱. میراث‌ها و خط‌سیرها
۷۱	۳.۱. تمدن و مدرنیته
۹۵	۴.۱. بازنگری در مفاهیم بنیادی
۱۱۵	[۲] منابع کلاسیک
۱۱۷	۱.۲. دین‌گیم و ماس: مفهوم جامعه‌شناختی تمدن
۱۴۳	۲.۲. نلسون: تاریخ تطبیقی تمدن‌ها
۱۶۸	۳.۲. از اسپینگلر تا بورکناو: چرا «ها» و گذارهای تمدنی
۱۹۳	۴.۲. الگوها و فرایندها
۱۹۴	۱.۳. پروتس: «ها» و گشایش‌ها
۲۱۳	۲.۳. پنج‌امین نلسون: درون‌مایه‌های تمدنی و مواجهه‌های بین‌تمدنی
۲۳۶	۳.۳. اس. إن. آیزنشتات: شکوفایی‌ها و پویایی‌ها در تمدن
۲۶۴	۴.۳. یاروسلاو کریچی: تمدن‌ها به مثابه سرمشق‌های وضعیت اندیشه
۲۸۰	[۴] معنا، قدرت و ثروت: منظومه‌های متغیر
۲۸۸	۱.۴. قلمروها و ابعاد تحلیل اجتماعی-فرهنگی
۳۱۶	۲.۴. نظریه پردازی درباره تمدن‌ها
۳۲۱	۳.۴. پیکربندی‌های معنا، ۱: مفصل‌بندی‌های فرهنگی جهان
۳۳۷	۴.۴. پیکربندی‌های معنا، ۲: سنت‌های دینی و خط‌سیرهای تمدنی
۳۵۶	۵.۴. الگوهای نهادی، ۱: سیاست و ایدئولوژی
۳۷۴	۶.۴. الگوهای نهادی، ۲: صورت‌های تاریخی حیات اقتصادی
۳۹۹	۷.۴. فرهنگ، نهاد و سازمان: نمونه علم

۴۰۸	۸.۴. مواجهه‌های بین‌تمدنی
۴۲۰	۹.۴. گروه‌بندی‌های تمدنی
۴۳۰	۱۰.۴. دگرگونی سنت‌ها
۴۴۳	۱۱.۴. تمدن‌ها و مناطق
۴۵۵	[۵] به پرسش کشیدن غرب: استفاده‌ها و سوءاستفاده‌ها از ضدیت با اروپامحوری
۴۵۹	۱.۵. انگاره‌های دیگربودگی
۴۷۵	۲.۵. پس‌انگاری و مدعیاتش
۴۸۵	۳.۵. رهانیدن وضعیت پس‌استعماری از پس‌استعمارگرایی
۵	منابع
۲۱	واژه‌نامه
۲۹	نمایه

مقدمه مترجم

جامعه‌شناسی دانشی بود که برای فهم و تحلیل مناسبات درونی جامعه مدرن پدید آمد. در علم جدیدی که ادبیل دورکیم بنیادش نهاد، واحد تحلیل بنیادی «جامعه» بود، و این جامعه سازه‌ای بود نه پدیدی که به سختی می‌شد آن را با اجتماعات و امپراتوری‌های پیشامدرن تطبیق داد. مفهوم جامعه بر نظامی خودپسنده دلالت داشت و کم‌وبیش منطبق بر واحدهای سیاسی بود که بر نقشه جهان مدرن با نام ملت-دولت شناخته می‌شوند. میراثی که دورکیم بر جهان نهاد ستون‌های اصلی چارچوبی شد که جریان اصلی علم جامعه‌شناسی در سراسر قرن بیستم بر آن‌ها استوار بود. این تلقی از جامعه و جامعه‌شناسی با کار تالکوت پارسونز به اوج رسید و تا سال‌ها بر جریان اصلی جامعه‌شناسی جهان حکم راند.

جامعه - در این معنای خاص - پدیده‌ای بود که در دوره مدرن و برای اولین بار در اروپای غربی «ساخته شد»، اما روند تحولات جریان اصلی جامعه‌شناسی چنان پیش رفت که به نظر می‌رسید بسیاری از جامعه‌شناسان متعلق به این - زبان - جامعه را چیزی طبیعی، ازلی و ابدی می‌انگارند. وحدت جامعه‌ای حد نهایی گوناگونی و کثرت اجتماعی در درون هر نظام اجتماعی-سیاسی دانسته می‌شد. جامعه سطحی از حیات اجتماعی بود که در آن کثرت‌ها به وحدت می‌رسیدند و یک کلی یکپارچه واحد را می‌ساختند. مأموریت جامعه‌شناسی فهم و تحلیل قواعد مناسبات درونی این کل‌های یکپارچه بود.

وقتی از قواعد سخن می‌گوییم، پای قانونمندی‌های جهان‌شمولی به میان می‌آید که جریان اصلی علم جامعه‌شناسی مدعی کشف آن‌ها بود. این قواعد علی‌الاصول نباید به مرزهای جغرافیایی و فرهنگی محدود می‌شدند. جامعه‌شناسی - همچون خود مدرنیته - در گستره فرهنگی - تاریخی «غرب» پدید آمد و از همان زاویه دید به تماشای چیزی نشست که خود آن را «شرق» نامید: طیف رنگارنگ و متنوعی از فرهنگ‌ها و تمدن‌ها که بیرون از پنداشت غرب از خود قرار می‌گرفتند. بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی عمدتاً به این دیگری شرقی همچون نمونه توسعه‌نیافته خود غربی می‌نگریستند. آن‌ها جهان را خط‌سیری تکاملی می‌دیدند که جوامع در آن - دیر یا زود، با سپری کردن مراحل - به نقطه‌ای می‌رسند که غرب در آن بود: جامعه مدرن.

جهان‌روایی، مارتین لوتری آرمانی بود که در علوم اجتماعی و در قالب نسخه‌های مختلف نظریه مدرنیته، یونان باستان به ظاهر علمی یافت. محققان پرشماری در گوشه و کنار جهان دست‌به‌کار مقایسه جوامع غیرغربی با جوامع غربی شدند، کوشیدند جایگاه هر جامعه را در خط‌سیر تکاملی تاریخ، بدانند، الزامات پیشرفت و ترقی جوامع را بیابند و علل عقب‌ماندگی جوامع غیرغربی را در مقایسه با جوامع غربی دریابند.

با فروپاشی شوروی، گمان برخی آن بود که عصر تاریخ در ایستگاه‌های پایانی است. به نظر می‌رسید رؤیای همسان‌شدن جهان - به تعبیری، غربی‌شدن جهان - نزدیک و در دسترس باشد، اما چنین نشد و قرن بیستم در چنگال گم و تکرار جهانی به پایان رسید. افول اعتبار فراروایت‌ها گسترش تکرار و چندگانگی را، به گونه‌ای گوناگون حیات اجتماعی تسهیل کرد. تکرار صورت‌بندی‌های سیاسی - اجتماعی در مقیاس جهانی مدعیات جریان اصلی جامعه‌شناسی و، به صورت خاص، نظریه مدرنیسم را زیر سؤال برد. و رشد تکرار درونی ملت - دولت‌ها بنیادهای اساسی‌ترین واحد تحلیل جامعه‌شناسی - یعنی جامعه - را تضعیف کرد. گویی زمانه‌ای دیگر آمده بود که در آن نه فقط روایت‌های کلانی مثل مارکسیسم - لنینیسم نمی‌توانستند مایه وحدت خیل کثیری از مردمان اجتماعات مختلف شوند، بلکه خود مفهوم جامعه در مقام فراروایتی

متعلق به عصر مدرن اولیه به چالش کشیده می‌شد. زمانه‌ای بود که در آن بازار رفته‌رفته جای جامعه را می‌گرفت. به نظر می‌آمد افراد این عصر نه در فضای هنجاری و ارزشی مبتنی بر «وجدان جمعی» که در فضایی آکنده از رقابت بین فردی زندگی می‌کنند.

این همه، از دهه‌های پایانی قرن بیستم، جریان اصلی جامعه‌شناسی را، که در طول قرن فعال و نویدبخش به نظر می‌رسید، به حاشیه راند. بحران مدرنیته به بحران جامعه‌شناسی انجامید. در مقابل، برآمدن پسا مدرنیسم، پسا ساختارگرایی و پسا استعمارگرایی واکنش‌هایی بود به جهانی حول افته که باید روایت نظری تازه‌ای از آن ارائه می‌شد. نویسنده کتاب پیش رو به این دست از نظریه‌ها صفت پساانگار یا پساگرا داده و در فصل پایانی کتاب کاستی‌ها و ناپسندگی‌های آن را برای تحلیل جامعه‌شناختی برشمرده است.

سخن‌گفتن از نظریه‌هایی یا جامعه‌شناسی تمدنی در برابر پس‌زمینه تصویری که در سطور بالا از سرد شدن جامعه‌شناسی شرح دادیم معنادارتر است. تحلیل تمدنی پدیده‌هایی دیرپاتر و مستحکم‌تر از جواب می‌دهد به عنوان واحد تحلیل بنیادی برمی‌گزیند. تحلیل تمدن‌ها - به عنوان منظومه اندیشه‌ای، سیاسی و اقتصادی تاریخی - می‌تواند نویدبخش گونه‌ای دیگر از مطالعه جامعه‌شناختی باشد، بی‌کم‌وکاستی‌هایی که سنت جامعه‌شناسی از پایان قرن بیستم با آن‌ها دست‌بگریبان شد.

از منظری تمدنی، جهان پس از اشاعه مدرنیته غنی‌تر از آن است که نظریه مدرنیسمیون پیش‌بینی می‌کرد، یک‌دست و همسان نشد، چون مدرنیته در هر بستر تمدنی رنگ تمدن میزبان را به خود گرفت و شکلی دیگرگونه یافت. این همسان‌ساز است که نظریه «مدرنیته‌های چندگانه» مطرح کرده است. بر اساس مفروضات این نظریه، سنت‌های تمدنی با گسترش مدرنیته به خارج از مرزهای اروپا نمی‌میرند، بلکه به بافتارهایی برای بازتفسیر برنامه فرهنگی مدرنیته تبدیل می‌شوند و بدین ترتیب در بسترهای تمدنی مختلف مدرنیته‌هایی متمایز از هم پدید می‌آیند.

از منظر تمدنی، مرزهای رسمی جغرافیایی بین کشورها خطوط مایز واحدهای تحلیل جامعه‌شناختی نیستند و وجوه مختلف یک جامعه واحد را نمی‌توان تنها با

رجوع به سرگذشت آن در طول فرایند مدرنیزاسیون فهمید. درک ویژگی‌های اجتماعی هر جامعه، به‌ویژه هر جامعه غیرغربی، مستلزم فهم موارث تمدنی آن است. تحلیل تمدنی، بارز این پیش‌فرض که باید تاریخ اروپا را همچون معیار و شاخصی برای سنجش سیر تاریخی همه جوامع به کار برد، مستقیماً با اروپامحوری در تقابل قرار می‌گیرد.

کتاب یوهان پی. آرناسون با آگاهی از سرگذشت جامعه‌شناسی در قرن بیستم به نگرارش درآمده و نویسنده در آن کوشیده است، با جست‌وجوی رد پاهای تحلیل تمدنی در چارچوب اندیشه اجتماعی غربی، از نقصان‌های رایج در جریان اصلی جامعه‌شناسی، از جمله تکامل‌گرایی، اروپامحوری، برداشت‌های تک‌خطی از تاریخ و ساده‌سازی بیش از حد واقعیت پیچیده اجتماعی فراتر رود و امکان‌های ایجاد یک جامعه‌شناسی تمدنی را مورد بررسی قرار دهد. صد البته که تحلیل تمدنی تنها بدیل موجود برای بینش‌های مساعده جامعه‌شناسی قرن گذشته نیست و شاید بهترین و توسعه‌یافته‌ترین آن‌ها نیز نباشد، اما می‌تواند یکی از امکان‌های دیگرگونه‌اندیشیدن به جامعه و تاریخ را به جامعه‌شناسان و صاحب‌علوم اجتماعی معرفی کند.

مخاطبان اصلی این کتاب دانشکاهیان و علاقه‌مندان جدی علوم اجتماعی‌اند. اگرچه شاید خواننده فارسی‌زبان ارجاعات درج‌شده قابل توجهی به تاریخ ایران در آن نیابد، اما آشنایی او با تحلیل تمدنی و، به‌طور کلی، نگرانی به جامعه ایران از زاویه دید تمدنی می‌تواند برای جامعه‌شناسی ایران دستاوردهایی به‌سمت راه داشته باشد.

یکی از دل‌مشغولی‌های همیشگی متفکران -از جمله جاده‌شناسان- ایرانی در طول قرن اخیر مسئله سنت، مدرنیته و ارتباط میان این دو بوده است. نگرشی قدیمی، اما همچنان رایج، در این باره سنت و مدرنیته را همچون دو مرحله از یک خط سیر واحد می‌پندارد که یکی از پی‌گیری می‌آید و چهره جهان ایرانی را دگرگون می‌کند. در این برداشت، از یک سو مدرن شدن به معنای پایان یافتن چیزی است که سنت نامیده می‌شود، و از سوی دیگر نشانه‌های بقای سنت در جامعه دال بر عدم تحقق مدرنیته دانسته می‌شود. سیاسی شدن سنت و مدرنیته بر پیامدهای منفی این برداشت

نادرست افزوده است. تلقی جریان‌های سیاسی به عنوان مدافعان و نمایندگان سنت یا مدرنیته در ایران به وضعیتی انجامیده است که می‌توانیم آن را «ایدئولوژیک شدن سنت و مدرنیته» بنامیم، چنان‌که این دو مفهوم در فضای سیاسی تاریخ معاصر ایران به مفاهیمی با بار ارزشی شدید تبدیل شده‌اند که گویی باید از میانشان یکی را برگزید. اصلاح نگرش به سنت و مدرنیته می‌تواند یکی از دستاوردهای زاویه دید تمدنی در ایران باشد. از منظر تمدنی، سنت‌ها در عصر مدرن پابرجا می‌مانند و در صورت بندی نسخه‌های «مایه مدرنیته» نقشی فعال ایفا می‌کنند. به عبارت دیگر، نمی‌توان چیزی را که سنت نمیدهد می‌شود از چهره جامعه زدود یا از وضعیتی که وضعیت مدرن دانسته می‌شود به سوی وضعیتی «پیشین» که آن را سنتی می‌انگارند، دولت پهلوی اول را، که بنابه قولی مشهور در پی زدودن ظاهر سنت از جامعه ایران بود، بی‌شک باید شکلی از فهم سنتی ایرانیان از صورت بندی دولت ادش. دانست. و استقرار دولت جمهوری اسلامی، که به غلط بازگشت حیات سیاسی ایرانی، به سنت دانسته می‌شود، جزئی از تجربه مدرنیته سیاسی ایرانی بود. سنت و مدرنیته در این دو بنظر، سیاسی، و نیز در دیگر پدیده‌ها و ساحت‌های فرهنگی و اجتماعی ایران معاصر، به هم آمیخته و آغشته و از یکدیگر تفکیک ناپذیرند.

این بحثی است طولانی و گسترده که تبیین بیش از آن در حوصله مقدمه کوتاه حاضر نمی‌گنجد. غرض از این اشاره موجز به مسئله سنت و مدرنیته، و تحلیل آن‌ها در جامعه‌شناسی ایران، تأکید بر این نکته است که شاید چاره کارتی‌ها و ناکامیابی‌های جامعه‌شناسی در ایران تحولی در رویکردهای اساسی جابه‌جاسان به مدرنیته، جامعه مدرن و خود جامعه‌شناسی باشد. محدود ساختن جامعه‌شناسی تاریخی به مطالعه تاریخ معاصر و اصرار بر تطبیق دادن وجوه مختلف آن با تاریخ اروپای مدرن، در بخش قابل توجهی از مطالعات جامعه‌شناختی ایرانی، حاکی از دوام و بقای پیش فرض‌های بنیادی جامعه‌شناسی کلاسیک و نظریه مدرنیزاسیون بر فهم جامعه‌شناختی جامعه ایران است. تحلیل تمدنی در کنار دیگر دستاوردهای متأخر

در علوم اجتماعی می‌تواند، با طرح چشم‌اندازهای نظری تازه، بسترهای لازم برای این تغییر رویکرد را فراهم کند.

کتابی که پیش رو دارید دربرگیرنده محتوایی دشوار و فشرده است و فهم مباحث آن بدون آشنایی قبلی با فضای مفهومی و نظری علوم اجتماعی آسان نیست. اگرچه من به ویراستار کتاب همه تلاش خود را برای روان‌تر و آسان‌فهم‌تر کردن ترجمه فارسی به کار بسته‌ام، اما واقعیت آن است که نمی‌توان از انعکاس دشواری‌های متن اصلی در ترجمه جلوگیری کرد. با این همه، تردیدی ندارم که خوانندگان فرهیخته و صاحب‌نظر کتاب لغزش‌ها و ناهنجاری‌هایی در ترجمه خواهند یافت که از محدودیت دانش و مهارت‌های مترجم می‌آیند و نیازمند اصلاح‌اند. از نظرها و پیشنهادهای اصلاحی درباره ترجمه این کتاب استقبال می‌کنم.

در پایان، لازم است از توجه و تلاش مدیریت و کارکنان انتشارات ترجمان علوم انسانی، به‌ویژه محمد ملاعباس، در راستای ترجمه و انتشار این کتاب سپاسگزاری کنم.

سالارکاشانی

salarkashani@gmail.com

تهران، بهمن‌ماه ۱۳۹۷ خورشیدی